

نه، لایق رستاخیز مهسا نبودیم!

فاضل غیبی

تفاوت ایران با اغلب کشورهای جهان سومی این است که بخش بزرگی از مردمان آن «جهان سومی» نیستند. همین ویژگی نیز باعث شد تا در دو سده گذشته برخی تحولات نامنتظره رخ دهد. از انقلاب مشروطه تا رستاخیز مهسا و از نوسازی دوران رضاشاه تا "دهه دموکراسی" (دهه ۱۳۲۰)، با پدیده‌های اجتماعی سیاسی روبرویم که در کشوری جهان سومی شگفت‌انگیز بودند و بدین تصور دامن می‌زدند که ایران می‌رود تا به کشوری مدرن دگرگون گردد. اما تا بحال هر بار پس از چندی، عقب‌ماندگی توده اسلام‌زده و گوش به فرمان ملایان، کوشش‌های مزبور را به شکست کشانید.

با تهاجم ضد انقلاب آخوندی بر انقلاب مشروطه و تار و مار شدن کارگردانان «بابی‌مسلك» آن، ایران بار دیگر برای بیست سال زمین گیر ملایان شد، تا آنکه در سایه اوضاع ناشی از انقلاب بلشویکی، رضاشاه به نوسازی کشور دامن زد. در این میان بسیاری چنین وانمود می‌کنند که گویی نوسازی‌های رضاشاهی تنها به دست شخص او صورت می‌گرفت، حال آنکه حکومت او بدون مشاورانی روشنفکر و پشتیبانی کاردانان ارمنی، یهودی و بهائی به موفقیتی دست نمی‌یافت.

اما امروزه دیگر کمتر کسی می‌داند که اغلب ساختمان‌های پرشکوه آن دوران را طراحان و معماران ارمنی ساختند، بدون کوشش یهودیان، تجارت و نظام بانکی رونق نمی‌یافت و بهائیان پزشکی مدرن و صنایع (برای نمونه: کارخانجات ارج) را رواج دادند. از آنجا که نوسازی رضاشاهی فرصت پیوند با نواندیشی مدرن نیافت، در دهه بیست نسل جوان مسلمان به استقبال شعارهای چپ روسی رفت تا ظاهری امروزی بیابد و میتینگ و تظاهرات را جایگزین روضه و تکیه کند. سپس پشتیبانی موضعی برخی ملایان از مصدق، به طمع برقراری حکومت اسلامی، باعث شد که امت مسلمان به یکباره از بحث نجاسات و مطهرات به دنیای «سیاست» پرتاب شود و در مقابله با «انقلاب سفید» جبهه متحد چپ اسلامی را شکل دهد، تا پس از ۲۵ سال با بالاگرفتن بحران رژیم شاه بسوی کسب قدرت در انقلاب اسلامی گام بردارد.

بدین ترتیب توده امتی که در دوران قاجار در مرکز جامعه ایران شکل گرفته بود و دو قرن در برابر هر گونه دگرگونی مثبت اجتماعی و سیاسی ایستادگی می‌کرد، توانست با برقراری حکومت اسلامی بدویت و توحش ذاتی خود را گسترش دهد و چند میلیون وابستگان به بخش غیراسلامی جامعه را تار و مار کند.

در این گیر و دار همیشه این چیستان بود که چگونه محمدرضاشاه که از پایگاه اجتماعی بسیار محدودی برخوردار بود، توانست ۲۵ سال بر ایران حکومت کند. خاصه آنکه وی کاملاً متناقض عمل می‌کرد؛ هم چهره‌ای مدرن داشت و هم مذهب زدگی خود را پنهان نمی‌کرد. اما از چشم‌انداز امروز، او درست با تکیه بر همین دوچهرگی، ماهرانه توازنی میان امت اسلام و بخش غیراسلامی ایجاد کرده بود و دو گروه اصلی جامعه را در بیم و امید نسبت به یکدیگر نگه میداشت.

با از میان رفتن این «توازن» بدنه سخت امت اسلام با ملاطی از باورهای چپ روسی به شکلی بی‌سابقه تحکیم شد. بدنه‌ای که دیگر از مدرنیته هراسی ندارد و برایش «وحدت اسلامی» حرف آخر را می‌زند.

از سوی دیگر، در ماه‌های گذشته دیدیم، که اگر رستاخیز مهسا با وجود پشتیبانی قاطع بخش بزرگی از ایرانیان هنوز به پیروزی نرسیده، بدین سبب که اکثریت بزرگی هنوز هم در بند دوگانگی فلج‌کننده‌ای هستند که یک سوی آن را باورها و نگرش چپ اسلامی تشکیل می‌دهد. در وهله نخست شگفت‌انگیز می‌نماید اما سخن از ایرانیانی است که از تسلط حکومت اسلامی رنج می‌برند و آینده‌ای مدرن برای ایران آرزو دارند، اما هنوز هم ناخودآگاه به باورهای چپ اسلامی پایبند هستند. به دو نمونه این پایبندی را نشان دهیم:

نخست آنکه بنا به سنت چپ، انتخابات و برگزیدن مسئولان مملکتی از میان توده مردم دموکراسی ناب تلقی می‌شود. درحالی‌که بنیان دموکراسی همانا شایسته‌سالاری است، تا شایسته‌ترین افراد به مقامات پرمسئولیت برسند. ناآشنایی ما ایرانیان با ساز و کار دموکراسی، به چپ اسلامی فرصت داد، تا پس از حذف فشر نخبگان و فرهیختگان از انتخابات و رفراندوم برای تحکیم نهائی قدرت جهنمی خود استفاده کند.

دوم، استقبال از جابجایی اقشار اجتماعی به عنوان راهکار تحقق «عدالت اجتماعی» است. به عبارت دیگر، باور دارند که از راه تقسیم ثروت می‌توان اوضاع زندگی اقشار پایینی جامعه را بهبود بخشید. این توهم هنوز هم نزد ایرانیان گسترش بسیاری دارد و بهبود زندگی «محرومان» را نه بوسیله دانش آموزی، بلکه از راه تقسیم ثروت و گماشتن آنان بر اهرم‌های قدرت تصور می‌کند. جالب است که هنوز هم چپ‌ها انقلاب ۵۷ را «دزدیده شده» می‌نامند، درحالی‌که خود با ترویج چنین باورهای، موجی را برانگیختند که باعث شد انقلاب اسلامی پس از انقلاب روسیه و توحش پل پوتی در کامبوج، بلشویکی‌ترین انقلاب تاریخ باشد. نه تنها زمامداران و صاحب منصبان رژیم پیشین بلکه حتی استادان دانشگاه و کارمندان «غیرمطلوب» نیز کنار گذاشته شدند، تا ترویج اسلام ناب ممکن گردد. تا آنجا که حتی بنا به آمار خودشان سی هزار تن از معلمان بهائی در مدارس را نیز برکنار کردند. بدین ترتیب انقلاب اسلامی با چنان «سقوط فرهنگی» توأم بود که نمونه آن را تنها در توحش پول پوتی می‌توان دید. خسران بارتر از آن، به قدرت رسیدن «گدایان معتبر شده»* در حکومت اسلامی است که بدنه سخت نظام اسلامی را تشکیل می‌دهند و برای حفظ موقعیت خود حاضر به دست زدن به هر جنایتی هستند.

چنین بود که در سایه انقلاب اسلامی نه تنها فکر دمکراسی و لیبرالیسم مجالی برای رشد نیافت، بلکه نگرش چپ اسلامی چنان در میان ایرانیان رسوخ داده شد، که بازماندگان آن حتی سخافت آن را درک نمی‌کنند! چنانکه نمونه وار بخش بزرگی از وابستگان به باورهای چپ از یک سو خود را واقعاً مخالف حکومت اسلامی در ایران می‌دانند و از سوی دیگر، «تمام قد در موضع ضداسرائیلی» می‌خکوب شده، چنانکه این «موضع» نه تنها با حمله هفتم اکتبر حماس به اسرائیل تغییری نکرد، بلکه بیشک حتی اگر همه شهروندان اسرائیل هم کشته شوند ثابت خواهد ماند.

شگفت‌انگیزتر از این هواداری بخش بزرگی از فرهیختگان ایرانی از سلطنت شاهزاده است. زیرا آنان واقعاً تصور می‌کنند که او خواهد توانست به شکلی معجزه‌آسا قدرت سیاسی را از چنگ نابکارترین حکومت تاریخ درآورد و «دوران طلایی» گذشته را بازگرداند!

می‌گویند، وقتی توده‌ها به حرکت می‌آیند، خرافات و بدآموزی‌های آنان نیز زنده می‌شود. در واقع نیز شوربختانه با توجه به فقر فرهنگی فزاینده، خیزش زن زندگی آزادی بیش از آنکه به بیداری و همبستگی ایرانیان دامن زند، گسترش توهمات چپ‌ها و سلطنت‌طلبان را به نمایش گذاشت.

می‌گویند، وقتی توده‌ها به حرکت درمی‌آیند، خرافات و بدآموزی‌های آنان نیز حیاتی دوباره می‌یابند. در واقع نیز شوربختانه، با در نظر گرفتن فقر فرهنگی فزاینده، خیزش زن زندگی آزادی بیش از آنکه به بیداری و همبستگی گسترده ایرانیان بینجامد، گسترش توهمات چپ‌ها و سلطنت‌طلبان را به نمایش گذاشت.

به عبارت دیگر، رستاخیز زن زندگی آزادی همچون آذرخشی «صندوقچه ارواح» جامعه را روشن کرد و در ورای شعارهای مبنی بر مخالفت با حکومت ملایان، چهره‌هایی را روشن کرد که خود بخشی از مشکل برای گذار از حکومت جهل و جنایت را تشکیل می‌دهند.

خیزش مهسا نشان داد، کوشش برای تحقق همبستگی میان گروه‌های ایرانی به علت تحجر فکری دو گروه افراطی راست و چپ به سرانجامی نخواهد رسید بلکه تنها شورایی از نخبگان با گرایش قاطع به ایران دوستی و به دمکراسی پارلمانی خواهد توانست، با برخورد روشنگرانه به دو جناح راست و چپ، راهنمای ایرانیان در راه گذار از حکومت جهل و جنایت باشد.

* «یا رب مباد که گدا معتبر شود» (حافظ)